

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

## ایرن نمیروفسکی

# سویت فرانسوی

در جستجوی آثار و نشانه‌های مادر و

پدر، این یادبود را به خواهرم الزابت

برگردان: مهستی بحرینی

همه کسانی که از فاجعه ناپردباری و

تعصب رنج برده‌اند و امروز هنوز هم رنج

می‌برند.



انتشارات نیلوفر، تهران، خیابان ولیعصر، پلاک ۷۷/۱۹۳۹۹

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران

کتابخانه : ۶۰۲۱ - ۲۲۱۱ - تهران



انتشارات نیلوفر

ایرن نمیروفسکی نخستین بار، پس از انقلاب روسیه، هنگامی که حکومت شوروی برای سر پدرش جایزه تعیین کرد، مجبور به جلائی وطن شد. پس از چند سال سرگردانی در فنلاند و سوئد، در پاریس اقامت گزید. ایرن، پیش از آنکه در ۱۹۲۹ دست‌نویس رمان «داوید گولدر» را برای برنار گراسه بفرستد، با تسلطی که به هفت زبان داشت، و با تجربیاتی پرمایه و دل‌بستگی شدید به ادبیات، آثار فراوانی منتشر کرده بود. او که سال‌ها به ناحق مورد بی‌توجهی قرار گرفته بود، پس از چاپ این رمان (سوییت فرانسوی)<sup>۱</sup>، نویسنده‌ای الهام‌بخش شد و پل موران، در یو لاروشل و ژان کوکتو زبان به ستایشش گشودند. اما ده سالی بیش نیابید که این رؤیا به کابوس مبدل گردید. ایرن نمیروفسکی قربانی «آریایی‌شدن» انتشارات شد و دیگر حق انتشار آثارش را با نام خود نداشت. شوهرش میشل نیز از حق ادامه کار محروم شد. سپس جنگ خانه و کاشانه‌اش را، و پس از آن، زندگی‌اش را از او گرفت. ناگزیر به جاده‌های مهاجرت کشانده شد. نخست در روستایی در موروان پناه جست، سپس به آشویتس تبعید شد و در آنجا، در ۱۹۴۲، به قتل رسید.

---

۱. سوییت در موسیقی به اثری گفته می‌شود که از قطعاتی متعدد و متوالی، همگی در یک مایه، تشکیل شده باشد. - م.

## دیباچه

در ۱۹۲۹، برنار گراسه که از خواندن دست‌نوشتی با عنوان «داوید گولدِر»، که با پست دریافت کرده بود، سخت به شوق آمده بود بی‌درنگ تصمیم به چاپ آن گرفت. اما هنگامی که خواست با نویسنده آن قرارداد ببندد متوجه شد که نویسنده از بیم شکست نه نامی از خود به جا گذاشته است و نه نشانی، و تنها شمارهٔ صندوق پستی را نوشته است. گراسه، ناگزیر، آگهی کوتاهی در روزنامه‌ها چاپ کرد و از نویسندهٔ اسرارآمیز خواست که خود را به او بشناساند.

چند روز بعد، هنگامی که ایرن نیمروفسکی آمد و خود را معرفی کرد، برنار گراسه نمی‌توانست باور کند که زن جوان به ظاهر شاد و آرامی که بیش از ده سال از زندگی‌اش در فرانسه نمی‌گذشت، واقعاً همان کسی باشد که این کتاب درخشان، دردناک، بدیع و به خصوص استادانه را نوشته است. اثری که نویسنده، معمولاً در سنین پختگی از عهدهٔ نوشتنش برمی‌آید. گراسه، با همهٔ ستایشی که نسبت به او احساس می‌کرد، چون هنوز شک داشت به تفصیل سئوال‌هایی از او کرد و سرانجام مطمئن شد که او نیامده است تا با وام‌دادن نام خود به نویسندهٔ سرشناسی که نمی‌خواهد به هویتش پی ببرند، نقش نویسنده را بازی کند.

داوید گولدِر، پس از انتشار، با استقبال گرم همهٔ منتقدان روبرو شد به طوری که ایرن نیمروفسکی، در مدتی کوتاه، به شهرت رسید و نویسندگانی یکسر متفاوت با یکدیگر، از ژوزف کسل یهودی گرفته تا روبر برازیاک سلطنت‌طلب، دست‌راستی افراطی و ضدیهود، که پاکی نثر این زن تازه پا گذاشته به جهان ادب

## جنگ

گرم. مردم پاریس دربارهٔ هوای بهار چنین می‌گفتند. شب جنگ بود و آژیر. اما شب محو می‌شود و جنگ دور است. آن‌هایی که نخوابیده بودند، بیماران بستری، مادرانی که پسرانشان در جبهه بودند، زن‌های عاشقی که چشم‌هایشان از فرط گریه فروغ خود را از دست داده بود، نخستین صدای آژیر را می‌شنیدند. این صدا هنوز نفسی عمیق بیش نبود، همچون آهی بود که از سینهٔ کسی که دچار تنگی نفس شده است، برمی‌آید. می‌بایست چند لحظه‌ای بگذرد تا سراسر آسمان پر از هیاهو شود. این هیاهو از دور می‌آمد، از اعماق افق، گویی شتابی در کارش نبود! خفتگان، در خواب می‌دیدند که دریا موج‌ها و سنگریزه‌هایش را به جلو می‌راند، توفانی در ماه مارس جنگل را تکان می‌دهد، یا گله‌ای از گاوها به سنگینی می‌دوند و زمین را با سم‌هایشان به لرزه درمی‌آورند تا اینکه سرانجام، خواب جای خود را به بیداری داد و مرد، در حالی که هنوز چشم‌هایش را درست باز نکرده بود، آهسته پرسید:

— آژیر می‌کشند؟

زن‌ها، به همان زودی، عصبی‌تر و چالاک‌تر از همیشه، سرپا بودند. بعضی از آن‌ها پس از بستن پنجره‌ها و دریچه‌ها، دوباره می‌خوابیدند. روز قبل، دوشنبه ۳ ژوئن، برای نخستین بار از هنگام شروع این جنگ، پاریس بمباران شده بود اما